

اعتقاد دینی رشیدالدین فضل‌الله در آئینه رساله‌های او

هاشم رجب‌زاده*

چکیده

رشیدالدین فضل‌الله همدانی (متولد حدود ۶۴۸ و مقتول به سال ۷۱۸ هجری)، طبیب و مورخ و دیوانسالار و وزیر سه پادشاه دولت ایلخانی، به اعتبار تألیف‌ها و تصنیف‌های گسترده و متنوعی که از او به یادگار مانده و نیز سیاست‌کشورداری او و اثری که در بازآوردن شیوه ایرانی ملکداری در حکومت جانشینان هولاگو در این سرزمین داشته و اصلاحاتی که به نام ایلخانان اندیشیده و به اجرا نهاده است از بزرگان تاریخ و ادب و سیاست ایران زمین به شمار می‌آید. آثار مکتوب گرانسنگ او هنوز چنانکه باید به بررسی درنیامده، و شماری از آن حتی بر اهل تحقیق نیز شناخته نشده است. سواى جامع‌التواریخ که به تصدیق محققان شرق و غرب نخستین تاریخ جامع عالم شناخته شده، و مقاله‌های علمی او در معارف گیاهی و کانی و نامه‌های بازمانده از وی که سرشار از فواید اجتماعی و ادبی و تاریخی است، مجموعه رساله‌های رشیدالدین فضل‌الله، که بخش عمده آن تاکنون از نظر محققان دور مانده، گنجینه‌ای سرشار از معارف ایرانی و اسلامی و حاوی مباحث فراوان در علوم قرآنی و کلامی است. گذشته از طرح مسائل علمی و مباحث نقلی و نظری، رشیدالدین در این رسائل بارها و به مناسبت از احوال زندگانی و علم آموختن و بارآمدن خود سخن گفته و به مناسباتی که با علما و عرفا داشته و نیز تلاشهایی که طاعنان و رقیبان و بدخواهان برای تخطئه سیاسی، علمی، و عقیدتی او به کار می‌بردند یاد کرده است. موضوع عمده‌ای که از سوی محققان تاریخ عصر ایلخانان و

* استاد پیشین دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا و استاد دانشگاه ریوکوکو، ژاپن و مشاور علمی فصلنامه
آینه میراث.
Email: hashem@ares.conet.ne.jp

پژوهندگان احوال و آثار رشیدالدین فضل‌الله مورد بحث بوده، دین و اعتقاد حقیقی اوست، که هرچند دست کم تا این اندازه اتفاق نظر هست که او از خانواده‌ای یهودی برخاسته بوده، اما اینکه آیا پدران او اسلام آورده بوده‌اند یا خود وی هنوز در سایه ابهام و محل بحث است. اشاره‌های رشیدالدین در رساله‌های اکثراً منتشر نشده‌اش درباره دین و حقیقت اعتقاد او، که موضوع این بررسی است، می‌تواند پرتو تازه‌ای به این مقوله بیفکند.

کلیدواژه: رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ایلخانان، یهودی، مسلمان، سنی.

بخش مهمی از رساله‌های رشیدالدین فضل‌الله همدانی، بزرگمرد تاریخ و ادب و سیاست ایران زمین در عهد ایلخانان، که به دست ما رسیده در مباحث دینی و کلامی و بخصوص تفسیر قرآن مجید است. او در این رساله‌ها و نیز دیگر آثار خود، بخصوص جامع‌التواریخ، و فقنامه زبج رشیدی و سوانح الافکار، در هر فرصت و بارها خود را مسلمانی معتقد شناسانده، توفیق خود را در کارهای علمی هدیه الهی و نتیجه نظر عنایت نبی اکرم دانسته، و رساله‌های او گواه دانش عمیق و وسیعش در معارف اسلامی است. در این حال، نسبت یهودی بودن که شماری از مؤلفان به او داده‌اند بحث‌هایی را میان پژوهندگان آثار او، و پیش از همه کارترمر E. Quatremere و بلوشه Ed. Blochet برانگیخته است. در حالی که کارترمر اسلام رشیدالدین را حقیقی و انتساب او را به دین یهود جعل مخالفان این وزیر دانسته. بلوشه در مقدمه خود بر تاریخ مغول مطلبی را از ابن خلکان نقل کرده که فارسی آن چنین است:

رشیدالدوله ابوالفضل... نخست طیب بود و وزیر غازان و خربنده. او را متهم ساختند که خربنده را زهر داده است... به او گفتند که پادشاه را تو کشتی؛ گفت چگونه می‌توانستم چنین کنم، حال آنکه من مردی یهودی و عطاری طیب بودم... اما در زمان او (خدابنده) و برادرش (غازان) متصرف امور مملکت و دارائی آن شدم... و در روزگار آنان اموال و جواهر و املاک بی حد و شمار پیدا کردم.^۱

دشمنان سیاسی رشیدالدین به دستاویزهای گوناگون او را یهودی قلمداد کرده و خواسته‌اند که اسلام او را ریائی و ظاهری جلوه دهند. اما با اینکه نیاکان رشیدالدین یهودی بوده‌اند و خود او به احتمال در جوانی اسلام آورده، اتهام ریائی بودن اسلام او از روی اغراض سیاسی یا شخصی و نتیجه نیرنگ‌سازی رقیبان یا بدخواهی حاسدان و دشمنانش بوده است.

در میان منابع فارسی، مجمع الانساب تألیف محمدعلی شبانکاره‌ای به سال ۷۳۳ یا ۷۴۵ ه. ق اشاره‌هایی به یهودی بودن رشیدالدین در آغاز کار او دارد، و چنان که گفته است:

... مدار مُلک سلطان اولجایتو محمد بر پنج امیر بود... وزیر سلطان همان خواجه سعدالدین ساوجی بود، اما نام وزارت بر وی بود و کار مملکت او بر صاحب فاضل مرحوم خواجه رشید طیب می‌رفت و دل و گوش سلطان بود و پیش از این دین موسوی داشت و به دولت سلطان محمد شرف اسلام یافت و نیکو خواجه‌ای و بزرگ حکیمی بود.^۲

مؤلفان عرب هم که از مرکز حکومت ایلخان دور بوده‌اند بیشتر به یهودی بودن رشیدالدین گواهی داده‌اند. بدرالدین ابی محمد الحنفی نوشته است که او در اصل یهودی و از مردم همدان بود و سپس در حدود سی سالگی اسلام آورد.^۳

ابن الکثیر در البداية والنهاية آورده است که او در اصل یهودی‌ای عطار بود و به طب پرداخت، پس سعادت به او روی کرد تا جایی که ملازم جدایی‌ناپذیر خربنده شد و پایه‌اش بلند شد و وزارت یافت، و او را اموال و املاک و سعادت بیرون از حد و وصف فرا آمد، و اظهار اسلام نمود؛ مردی صاحب فضیلت بود، تفسیر قرآن کرد و کتابهای بسیار نوشت.^۴

عبدالحی بن عماد الحنبلی در شذرات الذهب نوشته است که پدرش یهودی‌ای عطار بود و او (رشیدالدین) به منطق و فلسفه پرداخت و اسلام آورد و وارد دستگاه غازان شد.^۵

محمد قزوینی درباره اصل دینی رشیدالدین می‌نویسد که دلیلی صریح بر یهودی‌الاصل بودن خاندان او کتاب صفوة الصفای ابن بزّاز است و نیز گفته دولتشاه که یکی از اولاد تیمور یعنی میرانشاه، استخوانهای او را از خاک بیرون آورد و در مقبره یهودیان دفن کرد. دیگر حکایت تحریک رشیدالدین به کشتن تاج‌الدین آوجی و دو پسرش برای این که در مشهد نبی مناره و حرم و... بنا کرده بودند.^۶ اما قتل تاج‌الدین که از نزدیکان سعدالدین ساوجی وزیر بود و در سال ۷۱۱ هجری واقع شد قتل سیاسی بود و در اصل انگیزه دینی نداشت؛ هرچند که رشیدالدین در رساله هفدهم از کتاب توضیحات، با عنوان «در ذکر منامی که مؤلف دیده» از سید تاج‌الدین نام آورده که «او و جمعی که با او متفق شده‌اند به جای نیکی بدی می‌کنند.» نیز قزوینی از مطایبه‌ای در

دیوان عبیدزاکانی (درگذشته ۷۷۱ یا ۷۷۲ که کتاب خود را در ۷۳۰ هجری تألیف کرده است) یاد می‌کند:

وزیر سعید خواجه رشیدالدین را درد پا زحمت می‌داد. روزی در محفه (تخت روان) نشسته بود و دو غلام ترک... او را برداشته پیش پادشاه می‌بردند. شمس‌الدین مظفر بدید و گفت: «هذا بقية من آل موسى و هرون يحمله الملائكة» یعنی این بازمانده آل موسی و هرون است که فرشتگانش می‌برند.

شمار بیشتری از مؤلفان مسلمان رشیدالدین را مسلمان اصیل و راستین یاد کرده و اعتقاد دینی او را ستوده‌اند. کربلایی در *روضات الجنان* نوشته است:

چون خواجه مشارالیه در سلک علما منخرط بود پیوسته در رعایت این طبقه علیا می‌کوشید. وی را منشآت است که اکثر آن به علماء نوشته، بعضی از صلوات و هدایات که به بعضی از آن طبقه وارد گشته آنجا مسطور است.^۷

آقسرائی مؤلف *مسامرة الاحبار و مسایرة الاخیار* که از *سعدالدوله* یهودی و وزارت او بدگویی بسیار کرده، از رشیدالدین به نیکی نام برده است.^۸ سیف‌الدین محمد هروی هم از یهودی یا یهودی تبار بودن رشیدالدین یاد نکرده و از او به احترام نام برده و لقب او را چند بار رشیدالدوله و یک بار رشیدالدین آورده است.^۹

دشمنان سیاسی رشیدالدین برای خوار کردن وی در چشم مردم سعی داشته‌اند که اسلام او را ظاهری و ریایی جلوه دهند. در رأس اینان رقیب سیاسی او سعدالدین ساوجی و اطرافیانش بوده‌اند. در مخالفت سعدالدین با رشیدالدین جز رقابت سیاسی این دو، عامل مذهب نیز بی‌تأثیر نبود. سعدالدین مذهب تشیع داشت و در آن تعصب می‌ورزید، و رشیدالدین پیرو تسنن و شافعی بود. با نیرو گرفتن شیعیان در درگاه ایلخان، رشیدالدین چندی خود را از کارها کنار کشید؛ اما پس از قتل سعدالدین در شوال سال ۷۱۱ و رانده شدن شیعیان کار رشیدالدین بالا گرفت.

یکی از دشمنان کینه‌توز رشیدالدین، ابوالقاسم کاشانی مؤلف تاریخ *اولجایتو* است که از هواخواهان سعدالدین بوده و از شافعی بودن رشیدالدین یاد کرده است. او که پس از سعدالدین به تاج‌الدین علیشاه جیلان، رقیب تازه رشیدالدین، نزدیک شد، نه فقط مدعی تألیف *جامع‌التواریخ* شد، که هر جا که فرصت یافت رشیدالدین را یهودی خواند و با لقب رشیدالدوله از او یاد کرد تا قرینه بر یهودی بودن او باشد. مخالفان رشیدالدین قرینه‌ای بر یهودی الاصل بودن وی را لقب نخستین او «رشیدالدوله» و لقب پدرش

«عمادالدوله» و عمویش «امین الدوله» و جدّش «موفق الدوله» می دانستند. یهودیان عامل دیوان در آن عهد سعی می کردند تا لقب مضاف به «دوله» داشته باشند، زیرا که القاب مضاف به «دین» خاص مسلمانان بود. رشیدالدین را نیز دوستان و هوادارانش به همین لقب مضاف به «دین» خوانده اند، و فقط دشمنان او و آنها که به یهودی بودنش تأکید دارند رشیدالدوله نامیده اند. اگر احتمال اسلام آوردن او در نوجوانی، و نه مسلمان به دنیا آمدنش، به شرحی که خواهد آمد درست باشد، می توان تصور کرد که او در اوایل کار در دستگاه ایلخان رشیدالدوله لقب داشته و پس از گرویدن به اسلام رشیدالدین خوانده شده است. خود او و نیز دیگران در عنوان و خطاب بارها وی را «رشیدالدوله والدین» خوانده اند.

در یهودی بودن خاندان و نیاکان رشیدالدین چندان جای تردید نیست، و اختلاف رأی مؤلفان هم عصر یا نزدیک به وی و پژوهندگان معاصر احوال او در اسلام آوردن خود یا پدر یا نیای وی و نیز در حقیقت اسلام اوست. در نوشته های رشیدالدین که تاکنون به نظر و مطالعه محققان رسیده کمتر اشاره ای به اینکه او خود اسلام آورده بوده است، دیده می شود. اما عبارتی در یکی از رساله های او در کتاب توضیحات، می تواند قرینه ای بر اسلام آوردن خود او باشد. او رساله هفتم این کتاب، «در تفسیر سوره قل یا ایها الکافرون» را با این شرح آغاز می کند که آنچه را که در این باب مفسران گفته اند روایت می کند و آنگاه آنچه را که به خاطر او راه یافته است می گوید، و بطلان دین و کتب ارباب ادیان دیگر را به ادله و براهین عقلی و نقلی و نصوص کتب ایشان بر وجهی که بر ایشان هیچ اعتراضی و مجالی نماند و ملزم گردند بیان می کند. در میان این بحث و استدلال می گوید:

{در} بطلان دین و کتب دیگر ادیان در قرآن مجید آیات عظیم بسیار ظاهر آمده و در آن هیچ شبهتی نمانده؛ لکن به واسطه آنکه اهل کتاب به نصوص قرآن مجید در آن بحث ملزم و ساکت نمی شوند، چه ایمان ندارند و بر کفر و ضلالت اصرار می نمایند، این ضعیف به توفیق ایزدی و یمن نور هدایت مصطفوی که او بدان مشرف گشته است چند دلیل از نصوص تورات و انجیل جهت الزام ایشان استنباط کرد بر وجهی که ایشان را مجال سخن و اعتراض نماند...

اگر این سخن او را بیانی نسبتاً صریح به این که او خود در بزرگسالی اسلام آورده

بوده است، بگیریم، باز از نحوه بیان او در جای جای رساله‌ها و دیگر آثارش پیداست که خود را از غیرمسلمانان اهل کتاب بسیار دور می‌دانسته، تا آنجا که از مدّعیان یهودیان به اینکه موسی به رؤیت نائل شده بود با عبارت «استماع افتاده است که» می‌گوید:

اگر یهودیان در معارضه آنکه مقرر است که نبی را علیه الصلوة و السلام مرتبه رؤیت بوده می‌گویند که هرچند در اوایل رؤیت (برای موسی)... حاصل نشده باشد، لکن بعد از آن حاصل شده بود، و آنرا معتقد خود ساخته‌اند. و این ضعیف به ادله و نصوص کتب ایشان بیان می‌کند و ایشان را ملزم می‌گرداند که این معتقد ایشان باطل است و قطعاً موسی را رؤیت در حال حیات حاصل نشده...^{۱۰} رشیدالدین در بسیاری از رساله‌هایش و در هر فرصت به ایمان و «نیت» مسلمانی خود و حتی پدرش تأکید نموده، که نمونه‌ای بسیار گویا از آن شرح یاد شده در آغاز رساله نهم از کتاب توضیحات، «در بیان احوال معارضین مقررین» است:

کاتب و قایل این حروف اقل عبادالله و احوجهم الی رحمته فضل الله بن ابی الخیر بن عالی المتطیب الهمدانی المشتهر بالرشید الطیب ختم الله له بالحسنی به خدمت علما و افاضل اسلام... بعضی از احوال سرگذشت و حکایت مقررین جاهل حاسد و دعاوی و تزویرات یکی از سالوسان زرق عوام فریب که... به انواع حیل تهمتی به تمامت عالمانی که خلاصه اکابر و افاضل اسلامند نهد و در زقان عوام اندازد... و خواهد که به حکم خائف تذکر خود را بدان مشهور کند... کیفیت اعتراض... باز می‌نماید...:

اما قضیه سرگذشت آنست که... به بزرگان دین و دولت پوشیده نماند که پدر این ضعیف به زندگانی نیک و عرفان و صدق در نیت مسلمانی مشهور و معروف بود و همواره ملازمت مشایخ و زهاد و عبّاد کردی و با خدمت ایشان صحبت داشتی، و مشهور که بزرگان دین... بدین فضائل مذکوره او را دانسته‌اند...

و چون این ضعیف در کودکی احوال او مشاهده کرد، میل این ضعیف بدان کشید که بتدریج نور ایمان در دل و درون او پرورده گشت، و روز بروز از حقایق معانی چیزی معلوم شد، و چون از عنفوان صبا به ملازمت پادشاهان و ملابست امور دنیاوی مشغول شد از زیاد مطالعه کتب محروم ماند...

توفیق رفیق گشت تا اکثر آنچه به مرور ایام از املاک و عقار حاصل کرده بود در راه خیر نهاد و عمارت کرد... (تا که پس از نگاشتن رساله‌ای بکر و با معنی

لطیف در موضوع اُمّی بودن پیامبر اکرم) از آن روز باز بخششی و نوری به دل این ضعیف فرو آمد... و بدان سبب واقف معانی و بعضی اسرار الهی شد و روز بروز در آن عروج کرد و اتفاق چنان افتاد که هر کس که طعنی در علماء دین اسلام زده بود و اعتراضی بیوجه کرده بود به جواب ایشان مشغول شد...

و پیش ازین در ایام جوانی می شنیدم که بعضی از بزرگان جهت پدر این ضعیف و من بنده خوابی دید که نبی علیه الصلوة و السلام بخششی فرموده... این همه هدایت و موهبت از مدد و عنایت و پرتو نور محمدی یافته است...

و تجربه کرده ام که به هر وقت جماعتی که طمعی یا التماسی بیوجه ازین ضعیف داشته باشند و آن طمع چون بیوجه بوده ساخته نشده، به همآزی و لمآزی مشغول شده اند و به اندک و بسیار بانواع رنجیده... و چون ایشان را قدرت آن که به وجهی دیگر به مکافات و انتقام مشغول شوند نباشد و به فضل حق عیبی نیابند این ضعیف را به تهمت دین یهود منسوب کرده باشند. و چون شنیده باشم حوالت آن و ایشان با حق تعالی و نبی... کرده و به جواب آن مشغول نشده، همه را دیدم که جزاء خود عاجلاً یافته اند.

.. و نیز اندیشه رفت که چنان دشمنان را بتر از آن چگونه سزا توان دادن که بدین واسطه کافر و مرتد شوند. و چنانچه مقتضی شرع و قانون دین نویست از علماء دین و ائمه اسلام استفتاء کرده ایشان را به ارتداد و کفر حکم فرمایند... در دنبال این مقدمه، صورت استفتاء آمده و آنگاه از مخاطبان آن و مراجع وقت خواسته است که:

بموجبی که اقتضاء شرع مصطفوی باشد، اگر این ضعیف درین قضیه... اجتهادی کرده و حقوقی بر دین اسلام ثابت کرده بیان فرمایند که حکم و جزاء آن چه باشد و آنچه آن معارض تکفیر قایلان آن اقاویل کرده حکم و جزاء او چه باشد.

عبارت «صدق در نیت مسلمانی» را که در این بخش از رسائل هفتم کتاب توضیحات آمده می توان به این معنی دریافت که پدر وی، دست کم در اوایل حال، اسلام نیاورده اما نیت این کار را داشته و در این نیت خود هم صادق بوده است.

اتهام دیگری که مخالفان به رشیدالدین می زدند فلسفه گرایی او بود؛ و پرداختنش را به علوم عقلی بهانه ساختند و گفتند که او این همه تفسیر قرآن و تحلیل دین اسلام را از راه «علوم عقلی» برای تضعیف اسلام و تقویت دین یهود به کار می برد. ابن حجر در الدرر الکامنه نوشته است:

او تفسیری بر قرآن دارد که به طریقه فلاسفه است؛ پس نسبت الحاد به او دادند.

همان مؤلف به نقل از ذهبی آورده است که:

شیخ تاج الدین افضلی او را نکوهش کرد و معتقد به دین اوائل یا عقاید اهل تورات شمرد.

ابن کثیر در این باره نوشته است که:

کثیری از مردم از او شاکی شدند و اتهام دینی به او زدند و تفسیر او را فلسفی دانستند... و بیگمان فکر و تفسیرش بیراه و ناسره بود و او را علم نافع و عمل صالح نبود.^{۱۱}

نکته قابل توجه این است که خود رشیدالدین در وقفنامهٔ ربع رشیدی، که سندی است معتبر، در بیان صلاحیت طالب علمانی که می‌توانند با برخورداری از مزایای این موقوفه فقه و اصول بخوانند شرط کرده است که آنان را سروکاری با فلسفه نباشد:

مساکن مجاوران و ملازمان... جماعت فقها از ده نفر که درس فقه و اصول دین و دیگر علوم خوانند پیش مدرسی و معینی که معین شده، به شرط آنکه قطعاً پیرامون درس فلسفه نگردند و نخوانند و به آموختن آن رغبت ننمایند، و اگر آموخته باشند ایشان را تعیین نکنند، چه مزاج ایشان مخبط و گستاخ شده باشد.^{۱۲}

توضیح و توجیه این حکم را در یکی از رساله‌های رشیدالدین، که تاکنون از نظر محققان دور مانده است، می‌یابیم. او در رسالهٔ نهم از کتاب توضیحات، «در بیان احوال معارضین مفسرین»، گفته است:

بر هر که مسلمان باشد واجب آنکه مدد متکلم کند تا سخن ایشان بر سخن حکماء متقدم راجع آید.
در جای دیگر، سخن او صراحت بیشتری دارد:

در اسلام منع کرده‌اند از درس حکمت گفتن، چه حکیمی که آنرا چنانچه حق آنست تواند گفتن و متعلمی که مستعد شنیدن باشد نادر افتند.^{۱۳}
او در آغاز این رساله گفته است:

ممکن که بعضی کوتاه نظران، حکیم نامان و عالمان رسمی چنان تصور کنند که این ضعیف مخالفت آراء و اقوال حکماء متاله و علماء راسخ کرده؛ و این معانی بهتانی عظیم باشد که برین ضعیف نهاده باشند... و میان قول حکما و آنچه این ضعیف گفته اختلاف و شبهت نیست...

آزاداندیشی رشیدالدین در جایی که ملاحظه کاری سیاسی یا اجتماعی و بخصوص احتیاط در برابر بداندیشان و رقیبان و حاسدان بسیارش مانع نمی شده بروز و ظهور داشته است، چنانکه بارها به علمای اهل کتاب غیرمسلمان تاخته اما از عالمان دیگر مذاهب و عقاید بیشتر به مدارا یاد کرده، و از این نمونه است سخن او در مفتاح التفسیر درباره شیوه تألیف و تصنیف خود:

این ضعیف را بکرات اتفاق افتاده و با کسانی که ایشان به حکمت و دانش و پیشوایی بت پرستان مشهور بودند و بر شیوه و اسرار و حقایق و دقائق رموزی که معتقد ایشانست واقف شده بحث کرده. و جهت آنکه به تألیف و تصنیف جامع التواریخ مشغول بود می خواست که بر احوال ایشان واقف شود، و بدان واسطه همواره استخبار احوال و حکایات و اصول معتقدات ایشان می کرده و در اثناء آن به طریق معقول با ایشان در هر باب بحثی می رفته. و چون ایشان مردم (حکیم) لطیف طبع بودند و سخن معقول قبول می کردند و می گفتند از فحوی سخن ایشان معلوم کرده که مذهب ایشان نیز نه آنست که عالم را مطلقاً قدیم می گویند و قدم و ازل مطلق پیش ایشان نیز محالست؛ اما می گویند که سالهای بسیار نامعدود باقی خواهد بود؛ و اگرچه طوفان نوح معتقد ایشان نیست و بدان قایل نیستند اما به طوفان کلی و قیامت قایل و مقرراند.

رشیدالدین در رساله های خود و نیز نوشته های دیگرش، از آن میان جامع التواریخ، توفیق خود را در پرداختن به مباحث علمی و تألیف آثار به موهبت عنایت الهی و نیز نور هدایت مصطفوی دانسته که بیشتر بر اثر نگاشتن رساله ای در تعبیر لطیف امی بودن پیامبر بر دلش تأیید شده بود. او با آنکه مذهب تسنن داشته، بعد از پیامبر اکرم از امام اول شیعیان همیشه به تکریم و به لفظ «امیرالمؤمنین علی علیه السلام کرم الله وجهه» یاد کرده است. در کتاب سلطانیه که بخش عمده آن در ذکر رجال و بزرگان اسلام است، نام امامان شیعه را در فهرست تابعین آورده، چنانکه رؤسای مذاهب چهارگانه و بزرگان اهل تسنن مانند محمد بن حنفیه و محمد بن ادریس الشافعی الامام را هم در این ردیف نهاده است.

پی نوشت ها

۱. مقدمه کاترمر بر جامع التواریخ طبع او، از ص ۷۱.
۲. تصحیح میرهاشم محدث، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۷۰.

۳. به نقل از عزاوی، تاریخ العراق...، ص ۴۵۵:۱.
۴. به نقل از مقدمه روشن و موسوی بر جامع‌التواریخ طبع آنها، تهران، ۱۳۷۳، ج ۱، ص. هفتاد و سه.
۵. قاهره، ۱۳۵۰ هجری، ۵۹:۶، به نقل از همانجا.
۶. نکته‌هایی درباره رشیدالدین فضل‌الله، در: مجله دانشکده ادبیات تهران، سال سوم، ش ۳.
۷. به نقل از محمد جواد مشکور، ربع رشیدی، در: مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره رشیدالدین فضل‌الله، تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۸۷.
۸. انقره، ۱۹۴۳، ص ۳۱۴.
۹. تاریخ نامه هرات، به تصحیح زبیرالصدیقی، کلکته، ۱۹۴۳، ص ۱۰۱، ۵۹۰، ۶۱۴، و ۶۶۵.
۱۰. رساله هفتم از کتاب توضیحات.
۱۱. روشن و موسوی، همانجا، ص هشتاد و یک.
۱۲. وقفنامه «چاپ حروفی»، به اهتمام ایرج افشار و مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۷۳.
۱۳. توضیحات، رساله نوزدهم: «در عذر حکماء».



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی